

تصویر سازی و تصویر آرایبی فریب کاری در شاهنامه فردوسی و کلیله دمنه نصرالله منشی (مغول و تیموری)

منصور مره‌یی^۱
حبیب جدیدالاسلامی*^۲

چکیده

فریب و نحوه رفتاری فریبکاران در دو کتاب شاهنامه و تاریخ بیهقی که از آثار وزین ادب و هنر فارسی هستند، به وضوح نمایان است. نیرنگ در بخشهای حماسی - اسطوره‌های و تاریخی شاهنامه به کار رفته است که به نظر می‌رسد در بخش حماسی آن با انگیزه و اهداف شخصی و انسانی و ملی، بیشترین کاربرد را دارد. برخلاف معنای متعارف نیرنگ که مفهومی منفی دارد؛ در شاهنامه جنبه‌ها و مفاهیم مثبت آن را می‌توان مشاهده کرد. آیا فریب بر اثر رفتار شخصیت‌های بانفوذ سیاسی چون: محمود، مسعود و بوسهل ... است که در دوره‌ای بر اریکه‌ی قدرت و هدایت جامعه تکیه زده، به حکمرانی پرداخته، به فریب روی آورده و توانسته‌اند از بروز آشوب جلوگیری کنند یا اینکه محمودیان با تضریب و فریب سبب عزل طرفداران مسعود شده و نوعی بی‌ثباتی و اضطراب را گسترش داده‌اند. در این دو اثر ادبی گاهی فریبکاری‌ها موجب هلاک عامل آن شده و در مواقعی نیرنگ‌های افراد به حالت خنثی درآمده و زبانی نداشته است. وقتی به درستی و حق‌بینانه به حقایق می‌نگریم، درمی‌یابیم که انسان‌هایی بوده‌اند که به انجام اعمال و گذرشان توجه نکرده و اگر اندیشیده‌اند، به ضرورت و بی‌تاثیر بوده است. در این نوشتار سعی می‌شود به نوع فریب و حيله و هدف نیرنگ‌بازان پرداخته شود. نگارنده بنا به اقتضای هر خدع‌ای نکات اخلاقی، معرفتی، سیاسی و اجتماعی را برای حظّ و تنبّه درج کرده تا چراغ راه هدایت رهروان حقیقت باشد.

اهداف پژوهش

۱. تحلیل و بررسی فریب و حيله و هدف نیرنگ‌بازان در شاهنامه فردوسی و کلیله دمنه نصرالله منشی
۲. مقایسه فریبکاری در شاهنامه فردوسی و کلیله دمنه نصرالله منشی

سؤالات پژوهش

۱. فریب کاری در شاهنامه فردوسی و کلیله و دمنه نصرالله منشی چگونه به تصویر کشیده شده است؟
۲. در مقایسه بیان فریبکاری در شاهنامه فردوسی و کلیله دمنه نصرالله منشی به چه نتایجی می‌رسیم؟

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زاهدان، ایران mansurmorrei@yahoo.com

^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زاهدان، ایران (نویسنده مسئول) Eslami2631@gmail.com

کلمات کلیدی: شاهنامه، تاریخ بیهقی، حماسه، اسطوره، تصویرسازی، فریب.

مقدمه

خدعه و فریب‌گویی، جزء اساسی و جدایی‌ناپذیر اندیشه‌ی انسانی است. بشر در همه‌ی اعصار و به قولی می‌توان گفت از ابتدای خلقت، این تصور را داشته که فریب و فسون جزء ابزارهای رفتاری، کرداری و در بعضی مواقع گفتاری، بوده است. اولین فریب خلقت به داستان حضرت آدم و حوا که گرفتار فریب شیطان شده و از بهشت رانده شدند، برمی‌گردد. در مطالعه‌ی سرگذشت‌ها و حوادث مهم، این نکته به خوبی نمایان است که خدعه و فریب در امورات، چه آنهایی که سرانجام نیک و نافع داشته‌اند و چه آنهایی که پایان نافرمانی پیدا کرده‌اند، به‌طور مصرح جلوه می‌کند. از حوادث چنان استنباط می‌شود، نیرنگی که می‌بایست هدفی را به انجام برساند باید در درون فرد ساخته و پرداخته شده و با روح وی عجین و یکرنگ شده باشد تا مؤثر واقع شود. بنابراین هنر یک خدعه‌گر آن است که بتواند در به کار بردن خدعه، مهارت و موقع‌شناسی کامل داشته باشد؛ زیرا نیرنگ، نمایش تضاد بین دو یا چند شخصیت است که یک سمت نیرنگ‌باز و طرف دیگر نیرنگ‌خورده یا به بیان دیگر نیرنگ‌باخته است و طرف‌های دیگر، آنانی که در مواجهه با این نیرنگ‌ها خواسته و ناخواسته تحت تأثیر قرار می‌گیرند و طبیعت و سرشتشان متأثر می‌شود (همان: ۹۱۷-۹۱۶). هدف از ذکر فریبکاری در این مقاله، موجه جلوه دادن آن و ستایش فریبکاران نیست، چرا که براساس آموزه‌های دینی، اسلامی و تعلیم بزرگان دین مانند امام علی (ع) که می‌فرماید: حق را بگویند گرچه به ضررتان باشد یا در امورات به حق رفتار کنید، اگرچه بد بینید، پس رفتارها و گفتارهای آلوده به فریب مطروند. گرچه به نظر می‌رسد با توجه به شرایط هر عصر و زمان، آدم‌ها، بزرگان (حکومتی و غیرحکومتی) و دلاوران، وطن‌خواهان و درنهایت خودخواهان گرایش تام به آن دارند. روش سخن‌گستری در این پژوهش، بهره‌گیری از کتاب تاریخ بیهقی، بیان فریب، نقد و تحلیل آن است.

در بررسی سوابق تحقیقی می‌توان گفت که کمال‌الدین و همکاران (۱۳۹۵) در بررسی مکر و نیرنگ در عاشقانه‌های حماسه‌های ملی ایران؛ یکی از موضوعات برجسته و متفاوت در عاشقانه‌های حماسی را مکر و نیرنگ بیان می‌کنند. که به تناسب موضوع به وفور یافت می‌شوند. مکرها به انواع مختلف در این عاشقانه‌ها نمود پیدا می‌کنند و در اغلب موارد نیز بار معنایی منفی ندارند. نیرنگ‌ها اغلب بوسیله‌ی پریان و زنان و در مواردی نیز از طرف مردان صورت می‌گیرند. این مقاله با روش توصیف و تحلیل محتوا و روش کتابخانه‌ای به بررسی مکر و نیرنگ در عاشقانه‌های حماسه‌های ملی ایران می‌پردازد. نتایج به دست آمده بیانگر آن است که مضامین بسیاری در قسمت مکر و نیرنگ در عاشقانه‌ها همانند بیهشانه خوراندن، فریبکاری واسطه‌ها، پنهان کردن نام و ... به صورت بینامتنی به کار رفته‌اند. همچنین بسامد نیرنگ‌ها در عاشقانه‌ها نسبت به سایر قسمت‌های حماسه‌ها بیشتر بوده، و نسبت مکاری زنان نیز نسبت به مردان بیشتر است. (کمال‌الدین و همکاران ۱۳۹۵).

تصویرسازی در دو دوره مغول و تیموری

وان مقاله: تصویرسازی و تصویر آرایی فریب‌کاری در شاهنامه فردوسی و کلیله دمنه نصرالله منشی (مغول و تیموری)

در طول حکومت مغولان (ایلخانان و جلاریان) آل اینجو و آل مظفر، نگارگری به مراحل تکامل خود نزدیک شد. در کارگاه‌های سلطنتی آنان بود که نقاشان عمدتاً به کار مصور کردن کتب گماشته شدند و نگارگری تا رسیدن به دوران طلایی خود فاصله ای نداشت. در دوره تیموری نگارگری به بالاترین اوج و ترقی خود رسید. این هنر در عهد تیموری نه تنها تقلیدهای هنری و سبک‌های نقاشی چین را که از عصر مغول وارد ایران شده بود، مورد جذب و اقتباس قرار داد، بلکه در مسیر تکاملی خود سرانجام استقلالی را نمایان ساخت که منعکس کننده روح هنری ایرانیان بود و به همین سبب است که عصر تیموری را «دوره طلایی هنر نقاشی ایران» دانسته اند. باید توجه داشت که ابعاد تکامل طبیعی هنر نقاشی و مینیاتور قرن نهم به کیفیتی منسجم شد که امروزه می‌توانیم آن را تحت عنوان مستقل «سبک دوره تیموری» بپذیریم. دوره حاکمیت ایلخانان بر ایران، زمینه‌های یکسری دگرگونی‌های ساختاری را فراهم ساخت. از جمله این دگرگونی‌ها که در زمینه فرهنگ، ادب و هنر وجود آمد، ارتباط مستقیمی بود که بین ایران و چین برقرار شد. مغول‌ها اگرچه از فرهنگ و زمینه‌های مدنی آنچنانی برخوردار نبودند، اما بر حسب روحیات روان شناختی، انسان‌های بلند پروازی بودند. این بلند پروازی قوم مغول و رویکرد رئالیستی و واقع‌گرایی چینی‌ها در کنار روحیه ظریف و مسالمت‌پذیر ایرانی‌ها، موجبات دگرگونی‌های هنری را در عصر ایلخانان و تیموریان فراهم آورد که با دقت در آثار و بناهای تاریخی این دوره، ما شاهد وجود این سه رویکرد در کنار یکدیگر هستیم. بنابراین می‌توان گفت که حیات فرهنگی و هنری ایران حد فاصل قرن هفتم تا دهم هجری، در زمینه‌های مختلف هنری، یک جریان عظیمی بود که مانند بذری در دوره ایلخانان کاشته شد و تبدیل به یک نهال گردید. این نهال در دوره تیموری‌ها به درخت تنومندی تبدیل شد و در دوره صفوی‌ها به بار نشست. به هر ترتیب در بررسی و تحلیل حیات هنری این عصر، سهم دوره ایلخانان بسیار پرنگ است. همین‌طور تأثیر هنر چینی در نقاشی بخصوص نقاشی مینیاتور یا نگارگری این دوره بسیار حائز اهمیت است. البته باید در نظر داشت که در اصل این هنر چینی نیست، بلکه هنر باستانی ایران است که یکبار تحت تأثیر زمینه‌های موجود به چین مهاجرت کرده و دوباره بعد از چندین قرن زمینه‌های بازگشت پیدا می‌کند که مغول‌ها عامل این انتقال گردیدند. چینی‌ها میراث‌دار و حافظ این سنت ایرانی در زمینه نقاشی می‌شوند، مغول‌ها این سنت را به ایران بر می‌گردانند و دگرگونی‌های جامعه شناختی و روان شناختی دوره ایلخانان و تیموریان زمینه‌های به بار نشستن آن را فراهم می‌کند. (زرین ایل و همکاران، ۱۳۹۱)

تصویرسازی در شاهنامه و کلیله و دمنه

از اوایل سده هشتم، کارگاه‌های شیراز تحت حمایت امیران اینجو فعالیت وسیعی را در مصور سازی متون ادبی و خصوصاً شاهنامه آغاز کردند. نسخه شاهنامه که اکنون در کتابخانه دولتی شهر پترزبورک (لنینگراد) نگهداری می‌شود، حاوی پنجاه و دو تصویر است. یک نسخه مصور دیگر نیز که دو سال زودتر از نسخه مزبور تدوین شده در کتابخانه موزه توپ قاپو سرای استانبول محفوظ است. علاوه بر این دو نسخه نسبتاً سالم، دست کم شش نسخه ناقص و پراکنده را هم می‌شناسیم که از کارگاه‌های شیراز بیرون آمده‌اند. تاریخ تدوین این نسخه‌ها حدود دهه ۷۴۰ ه.ق است (پاکباز، ۱۳۹۷: ۶۸). در واقع می‌توان گفت که آل اینجو تحت تأثیر اوضاع فرهنگی، هنری و ادبی شیراز و رونق اقتصادی این شهر در

قرن هفتم و هشتم هجری، سیاست تجلیل از تاریخ گذشته ایران را در پیش گرفته بودند. در نتیجه، چینی مآبی رایج در تبریز کمترین تأثیر را در نقاشی شیراز گذاشت. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که هم‌زمان با فعالیت و نوآوری نگارگری مانند احمد موسی و شمس الدین، مکتب شیراز سنت پیشین نقاشی ایرانی را تداوم بخشید. امروزه چند نسخه از کتاب شاهنامه که قبل از استیلای تیمور بر ایران در شیراز نگارش یافته، در دست است که تصاویر آن نمایشگر تداوم سنت‌های هنری عصر ساسانیان در این مرکز باستانی می‌باشد. که متعلق به یکی از این کتاب‌هاست و به گالری والتر بالتیمور تعلق دارد، به خوبی شیوه نقاشی ایرانی را در این دوران‌ها معرفی می‌نماید. نقاشی‌های این کتاب را به احتمال زیاد در زمان حکومت خاندان اینجو که پیش از آل مظفر در فارس حکمفرمانی می‌کردند، نگاشته شده است. در این تصویر بهرام گور شاهنشاه ساسانی در خانه یک دهقان نشان داده شده است. متن این قطعه و دیگر نقاشی‌های کتاب به رنگ زرد اخراپی است و به ظاهر آن‌ها را با آبرنگ رنگ آمیزی کرده‌اند. برخی از این نقاشی‌ها دارای متنی زرین و برخی از آن‌ها نیز دارای متن ساده است. این نمونه‌ها از هر جهت نقاشی‌های دیواری عصر ساسانی را به خاطر می‌آورد (گری، ۱۳۸۵: ۵۷-۵۶).

سبک درباری ترکمن تحت حمایت یکی از امیران قراقویونلو به نام پیر بداق فرزند جهان‌شاه بیشتر به مکتب هرات گرایید و شکل پالایش یافته‌ای کسب کرد. نسخه خطی اثر جمال (۸۶۹ ه.ق) اما زیباترین محصول حمایت این شاهزاده از هنر نگارگری را می‌توان در نسخه معروف کلیله و دمنه (تهران)، مشاهده کرد. متأسفانه صفحه آخر این نسخه موجود نیست ولی دو صفحه سر لوح آن شاهزاده جوانی را در دربار نشان می‌دهد و با توجه به سبک و شکوه و احتمالاً تاریخ نسخه خطی شاهزاده دیگری غیر از پیر بداق نمی‌تواند باشد. اگر بپذیریم که این نسخه خطی از آن سلطان حسین میرزا بایقرا در هرات است، ولی عناصر پیکره‌ای و منظره‌پردازی آن می‌رساند که از محصولات حمایت هنری ترکمانان است (زرین ایل و همکاران، ۱۳۹۱).

تصویر فریب در ادبیات

در لغت‌نامه‌های معتبر، نیرنگ به معنی افسونی سحر مانند، مکر و حيله، سحر و جادو، طلسم و افسونگری آمده که در غالب موارد شواهد مثال از شاهنامه انتخاب شده است (دهخدا، ۱۳۷۲: ۲۲۹۳۸). استاد توس نیز در شاهنامه از تعبیر مختلفی برای بیان گفتار و کردار فریب‌کارانه استفاده کرده که از آن میان می‌توان به «بند»، «جادو»، «فریب»، «نیرنگ» و «دستان» اشاره کرد (کلینتون ۱۳۸۵: ۳). این ویژگی از خصایص دو سویه و دو مفهومی در ادبیات حماسی است یعنی در غالب موارد دارای بار معنایی مثبت و نیکو و پسندیده‌ای است که هر پهلوانی باید به این خصلت به عنوان نوعی از سلاح‌های قهرمانان و جنگ‌جویان تجهیز باشد و در مواردی چند، با روح معنایی نکوهش‌آمیزی به عنوان آخرین حربه آنان جهت فرار از میدان جنگیدن و نجات یافتن از مرگ به کار گرفته شده است (حسن زاده، ۱۳۷۸: ۵۲). فریب و نیرنگ اگرچه در موارد محدودی در ادبیات به معنی جادوگری زنانه نیز استعمال شده اما عمده موارد آن دارای بار معنایی حماسی و پهلوانی است که در جوهره وجودی قهرمانان و شاهان سرشته شده است. این عنصر حماسی و جنگجویانه در شاهنامه در هر سه بخش اساطیری و پهلوانی و تاریخی آن به کار رفته و نگارندگان برآنند که عمده‌ترین موارد آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند (مهدی پور و همکاران، ۱۳۹۴).

وان مقاله: تصویر سازی و تصویر آرایی فریب کاری در شاهنامه فردوسی و کلیله دمنه نصرالله منشی (مغول و تیموری)

تحلیل و بررسی خدعه و فریب در شاهنامه و کلیله و دمنه

در دو کتاب گرانقدر ادب فارسی، شاهنامه و کلیله و دمنه با شخصیت‌ها و پهلوانانی روبه‌رو می‌شویم که برای پیشرفت اهداف و رسیدن به اغراض خویش، ملت و جهانی، ناچار به کاربرد نیرنگ شده و توانسته‌اند با مکرری به موقع، دفع دشمنی کنند و هزیمتی عظیم را مانع شوند و از خود نامی باقی بگذارند تا در تاریخ ثبت شود و در دوره‌های آتی زیرکی و موقع‌شناسی آنان زبانزد خاص و عام شود. وقتی به بررسی رویدادهای مندرج در شاهنامه می‌پردازیم، درمی‌یابیم که فریبکاری انسان‌ها در برابر واقعیت‌ها و باورهای زندگی است. آدمی به یاری خدعه بر جبر واقعیت پیروز می‌شود و از آن نجات می‌یابد و تلخی زندگی را با مکرری نغز به حلاوت تبدیل می‌کند و خود را به کام می‌رساند؛ مخصوصاً زمانی که حقیقت دورویی یا به تعبیری چندرویی در میان باشد، گزیری جز نیرنگ نیست (سرآمی، ۱۳۸۸: ۴۹۸-۴۷۳).

۱- نیرنگ در شاهنامه

نیرنگ در شاهنامه توسط چهار دسته از اشخاص به کاررفته است: اولین دسته شاهان و شاهزادگان است. در این گروه سابقه نخستین موارد نیرنگ‌بازی به عصر فریدون پیشدادی و مشخصاً به سلم و تور (آبا و اجداد تورانیان که اصلی‌ترین دشمنان ایرانیان هستند) می‌رسد. دومین گروه در شاهنامه که عنصر نیرنگ را به جادوگری حماسی به کار رفته است و به لحاظ بسامدی بیش‌ترین موارد استعمال این خصیصه است.

گروه سوم زنان قرار دارند که عمدتاً موارد آن جز چند مورد، غیر حماسی است و گروه چهارم شیاطین و دیوان هستند که جوهره‌ای ماورای طبیعی و انسانی دارند (مهدی پور، ۱۳۹۴).

۱-۱- نیرنگ بازی شاهان و شاهزادگان در شاهنامه

طبیعت حکومت‌داری حکم می‌کند که حاکمان از عناصر سیاست‌بازی و نیرنگ و فریب‌کاری بهره‌مند باشند. در ایلید اثر هومر، یونانیان با خدعه (به جا نهادن اسب چوبین) دروازه تروا را می‌گشایند. در شاهنامه نیز به جنبه‌های پسندیده و مطلوب آن در میان شاهان با دیده نیکو نگریسته شده و ایرادی به آن وارد نشده است. به‌ویژه در مواردی که این عمل به اقتضای حفظ خوبی و نیکی و برتری خرد و اندیشه و حق و حقیقت بوده و منجر به پیروزی شاهانی شده که دارای مشروعیت آسمانی و زمینی‌اند نظیر کی‌خسرو و سیاوش و ... ولی در مواردی که ناشی از سبک‌سری شاهان است ستایشی در پی نداشته، نظیر آنچه که کی‌کاووس انجام داده است. در شاهنامه نمونه‌های بسیاری از تجسس پهلوانان به دستور شاهان در اردوی خصم داریم (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۲۰۳).

در داستان «جمشید»، زمانی که او به حکومت رسید، با عنایت به حرف و خواست مردم و با اجرای عدالت، دست بدکاران و دشمنان داخلی و خارجی ایران را کوتاه کرد و جامعه را به چهار طبقه‌ی کاتوزیان، نیساریان، بسودی و آهتوخشی تقسیم و بر هر طبقه وظایفی تعیین کرد که بر اساس آن کاتوزیان به پرستش خداوند، نیساریان به حراست از شاه و کشور، بسودی به زراعت و کشاورزی و آهتوخشی به صنعت مشغول به کار شدند و جامعه به رشد و پیشرفت رسیده و تمامی انسان‌ها و موجودات در کمال هنر، آرامش و آسایش به سر می‌بردند و خود را هم شاه و هم موبد نامید، بعد از مدت‌ها حکومت به این اندیشه رسید که خویشتن را تنها فرد هستی معرفی کند پس برای آنکه رای به ثبوت و اجرا برسد، نیرنگ کرد و مجلسی آراست و همه‌ی موبدان، بزرگان و سالخورده‌گان کشور را گرد کرد و در آن مجلس با تکبر و با شمردن کارها و فعالیت‌هایش، خود را تنها پادشاه عالم، (خدا)، معرفی کرد و از همگان خواست مطیع اوامر او باشند:

یکایک به تخت مهی بنگرید	به گیتی جز از خویشتن را ندید
منی کرد آن شاه یزدان شناس گرانمایگان	یزدان بپیچید و شد ناسپاس
چنین گفت با سالخورده مهان	که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چومن نامور تخت شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم	چنانست گیتی کجا خواستم
خور و خواب و آرامتان از منست	همان کوشش و کامتان از منست
بزرگی و دیهیم شاهی مراست	که گوید که جز من کسی پادشاست؟...

(شاهنامه، ۱۳۸۷: ۲۳-۲۲)

می‌بینیم که جمشید در ابتدای به تخت رسیدن یزدان‌شناس بود و از چهار طبقه‌ای که در اجتماع تشکیل داده یکی طبقه کاتوزیان، روحانیان یا پرستندگان خداوند است. وی در ایجاد طبقات، نخست به طبقه پرستش‌کنندگان حق پرداخت و از این گروه خواست در کوه ساکن شوند و تمام اعمال و رفتارشان عبادت کردگار باشد و خود ضمن حفظ سمت شاهی، موبد هم بوده و به اطاعت حق می‌پرداخت، از آنجا که پروردگار مطابق وضعیت حال هرکس به وی لطف کرده، نعمت و مقام می‌بخشد. چون در آغاز جمشید به حق گرایش داشت، خداوند به وی علم و توان احاطه بر دیوان، رواج فنون، تولید ثروت، ساخت بنا و کشتی، ایجاد امنیت، آسایش و رفاه، عزت و عظمت به وی و مردم کشور بخشید:

جهان انجمن شد بر آن تخت او	شگفتی فرومانده از بخت او
... چنین سال سیصد همی رفت کار	ندیدند مرگ اندران روزگار
زرنج و بدشان نبد آگهی	میان بسته دیوان بسان رهی
به فرمان مردم نهاده دوگوش	ز راهش جهان پر زآوای نوش

چنین تا برآمد برین روزگار ندیدند جز خوبی از کردگار...

اما هنگامی که جمشید تکبر را که نوعی فریب کاری و نادیده انگاشتن الطاف الهی در حضور حضرت حق است، انجام داد، پروردگار فرّه ایزدی اش را گرفت و وی را خوار کرد:

منی کرد آن شاه یزدان شناس یزدان بیچید و شد ناسپاس
چو این گفته شد فرّ یزدان از وی بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی
منی چون بپیوست با کردگار شکست اندر آورد و برگشت کار

آری روی آوردن انسان به منیت قطعاً نشانه افراد ضعیف اعتقاد به خالق هستی و فریب خوردگان شیطان و جباران که خواهان احاطه کامل بر مردم به شکل دیکتاتورمآبی، است زیرا مؤمنان و آنان که باور راسخ به ساحت حق دارند هرگز منی و روی گردانی از راه حقیقت نمی کنند و پیوسته خود را در محضر پروردگار دانسته و از ارتکاب اعمال خلاف شرع پرهیز می کنند. چون طبق هدایت پیامبران و تعالیم الهی می دانند که تکبر نیرنگی شگرف بوده که عامل آن، خود را از آفریننده‌ای که تمام هستی در ید قدرت اوست، جدا کرده و در انظار عموم فرد برتر و فرمانروای خلقت معرفی می کند و خواهان عبادت خویش است، از دیدگاه دینی و اسلامی چنین فردی به سقوط کامل رسیده و مستحق عذاب جهنم است:

به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس بدلش اندر آید ز هر سو هراس
به جمشید بر تیره گون گشت روز همی کاست آن فرّ گیتی فروز

مولوی پیرامون عاقبت بد متکبران فریبنده این چنین سروده:

نردبان این جهان ما و منی است عاقبت این نردبان افتادنی است
لاجرم هرکس که بالاتر نشست استخوانش سخت تر خواهد شکست

بنابراین جمشید که می خواست با مکر منی و فریب مردم که من خدا هستم و خدایی جز من نیست، حاکم جهان شود، گرفتار عذاب الیم خداوند شد و نه تنها حکومت و مردم را از دست داد بلکه توسط ضحاک حاکم انتخابی مردم، دستگیر و به شکل فجیعی کشته شد. در اینجا نکته‌ای قابل ذکر است و آن اینکه دکتر سعیدی سیرجانی در کتاب «ضحاک ماردوش»، استیلای ضحاک از نژاد عرب (سامی) را بر ایران نمی پذیرد و آن را نوعی ستم بر مردم ایران می داند، در حالی که ضحاک به خواست و پیشنهاد مردم ایران آمد و دلیل آن هم همچنان که شرح داده شد، ادعای خدایی جمشید بود که با روحيات و اعتقادات یزدانی مردم سازگار نبود. ضحاک هم نه تنها مشکل مردم را رفع نکرد بلکه چندبرابر بر آن افزود که وی نیز سرانجام برکنار و زندانی شد.

۲-۱- نیرنگ بازی پهلوانان و جنگ جویان

این دسته که بزرگترین آنها رستم است بهترین نیرنگ‌های حماسی را به کار برده‌اند. رستم جهان پهلوان شاهنامه بزرگ ترین نیرنگ را در مقابل اسفندیار رویین تن به کار می‌برد. جنگ رستم و اسفندیار که در حقیقت یک غزوه و جنگ مذهبی است و بدان وسیله اسفندیار نو آیین می‌خواهد دین بهی را به زور به رستم مهری عرضه کند، در شاهنامه با انگیزه دیگری مطرح شده است (شمیسا، ۱۳۸۳: ۶۶).

۳-۱- نیرنگ بازی زنان

بهترین نمونه مردانه آن در شخصیت گرد آفرید است. البته نمونه‌های دیگری نظیر رودابه که زال را از بی‌راهه به درون کاخ می‌برد، بی شرمی های سودابه و دستاویزهای ناشایستی که در برار سیاوش به عنوان فریب به کار می‌گیرد، وجود دارد، که صبغه حماسی آنها کمتر است.

گرد آفرید دختر گژدهم شیرزن پهلوان ایرانی وقتی در یک نبرد تن به تن گرفتار کمند سهراب می‌گردد، راهی جز افسون و نیرنگ جهت رهایی از بند سهراب نمی‌بیند، این است که سهراب جوان را با وعده پیوند و تسلیم دژ و گنج و خواسته می‌فریبد و با این فریب خود را از اسارت او می‌رهاند:

بدانست که آویخت گرد آفرید مر آن را جز از چاره درمان ندید

(همان، ج دوم: ۱۸۷)

۴-۱- نیرنگ شیاطین و دیوان

نیرنگ دیوان و جادوگران در چند داستان شاهنامه نمود آشکارتری دارد. آقای خالقی مطلق در کتاب خود می‌گوید: «در بخش حماسی شاهنامه دیوان و جادوگران بیش از همه در دو داستان هفت خان رستم و اکوان دیو دارای نقشی مهم و آشکارند، ولی در همین دو داستان نیز پهلوان برای دفع آن‌ها از نیروی جادویی بهره نمی‌گیرد، بلکه از زور بازو و خرد و کاردانی خود بهره می‌گیرد.» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۱).

در ادامه‌ی داستان «جمشید» می‌خوانیم که مردی خدانشناس و توانگر در سرزمین عربستان بود، وی پسری به نام ضحاک (بیوراسپ) داشت که اعمال و رفتار ناخوشایندی از خود نشان می‌داد، ابلیس تصمیم گرفت برای تأمین اغراض مخرب او را بفریبد، بنابراین به چند شیوه فریبکاری‌اش را انجام داد:

۱- ابلیس به شکل یک مرد نیکخواه، دانا و عارف نزد ضحاک آمد و از وی خواست نخست با او عهد و پیمان ببندد تا اسراری را با وی در میان گذارد، ضحاک پذیرفت و میثاق بست، ابلیس گفت: تو شایسته کدخدایی و شاهی هستی، پدر را بکش و به جایش بر تخت سلطنت بنشین. ضحاک پذیرفت اما ابلیس پیمان را یادآوری کرد و تبعات شکستن پیمان را برشمرد، ضحاک قبول کرد و ابلیس نحوه کشتن پدر را با حفر چاه، به وی یاد داد:

وان مقاله: تصویر سازی و تصویر آرایی فریب کاری در شاهنامه فردوسی و کلیله دمنه نصرالله منشی (مغول و تیموری)

...چنان بد که ابلیس روزی پگاه
دل مهتر از راه نیکی ببرد
بدو گفت پیمانانت خواهم نخست
جوان نیک دل گشت فرمانش کرد
... بدو گفت جز تو کسی کدخدای
... چه باید پدر کش پسر چون تو بود
زمانه برین خواجه ی سالخورد
بگیر این سرمایه ور جاه او
... بیاورد وارونه ابلیس بند
... به چاه اندر افتاد و بشکست پست

بیامد بسان یکی نیکخواه
جوان گوش گفتار او را سپرد
پس آنکه سخن بر گشایم درست
چنان چون بفرمود سوگند خورد
چه باید همی با تو اندر سرای
یکی پندت از من ببايد شنود
همی دیر ماند تو اندر نورد
تو را زبید اندر جهان گاه او
یکی ژرف چاهی بره بر بکند
شد آن نیکدل مرد یزدان پرست

۲- ابلیس بعد از آنکه موفق شد ضحاک را در کشتن پدر بفریبد، نیرنگی دیگر برای تکمیل پروژه اغواکننده ترتیب داد و خود را به شکل جوانی روشن ضمیر و رایزن درآورد و به حضور ضحاک رفت و گفت: آشپزی ماهر هستم و هر نوع خورش کمیاب تهیه می‌کنم، ضحاک وی را پذیرفت و کلید آشپزخانه را به وی داد. ابلیس برای تغییر ذائقه و عادت با مکر، خورش‌های متنوع می‌ساخت و پیش ضحاک می‌نهاد و او لذت می‌برد. تا اینکه ضحاک به سبب چنین غذاهایی از وی خواست نیازش را بگوید تا پاداش دهد، ابلیس گفت تنها خواسته‌ام این است که بوسه‌ای از روی ارادت و دوستی بر شانه‌ات بزنم، ضحاک تمکین کرد و ابلیس بوسید و دو مار بر شانه‌ها ظاهر شدند که وی را غمگین کرد:

...جوانی برآراست از خویشتن
همیدون بر ضحاک بنهاد روی
بدو گفت اگر شاه را در خورم
چو بشنید ضحاک بنواختش
کلید خورش خانه ی پادشاه
فراوان نبود آن زمان پرورش
زهر گوشت از مرغ و از چارپای
...چو ضحاک دست اندر آورد و خورد
بدو گفت بنگر که از آرزوی
خورش گر بدو گفت کای پادشا
...یکی حاجتستم به نزدیک شاه

سخنگوی و بینادل و رایزن
نبودش به جز آفرین گفت و گوی
یکی نامور پاک خوالیگرم
ز بهر خورش جایگه ساختش
بدو داد دستور فرمان روا
که کمتر بد از خوردنی‌ها خورش
خورشگر بیاورد یک یک به جای ...
شگفت آمدش زان هشیوار مرد
چه خواهی بگو با من ای نیک خوی
همیشه بزی شاد و فرمان روا
و گرچه مرا نیست این پایگاه

که فرمان دهد تا سر کتف اوی	ببوسم بدو برنهم چشم و روی
چو ضحاک بشنید گفتار اوی	نهانی ندانست بازار اوی
بفرمود تا دیو چون جفت او	همی بوسه داد از بر سفت او
دو مار سیه از دو کتفش برست	غمی گشت و از هر سوی چاره جست

۳- فریب سوّم ابلیس این بود که وقتی مارها بر دوش ضحاک پدیدار شدند و چاره‌گری‌های ضحاک و پزشکان حاضر درمان بخش نبود، این بار خود را به شکل پزشکی حاذق و فرزانه درآورد و به حضور ضحاک رفت و گفت: تنها راه درمان این واقعه آن است که خورش‌هایی از مغز انسان تهیه کنی و به آنان دهی تا بمیرند، ضحاک چاره‌ای جز اطاعت نداشت و چنین کرد.

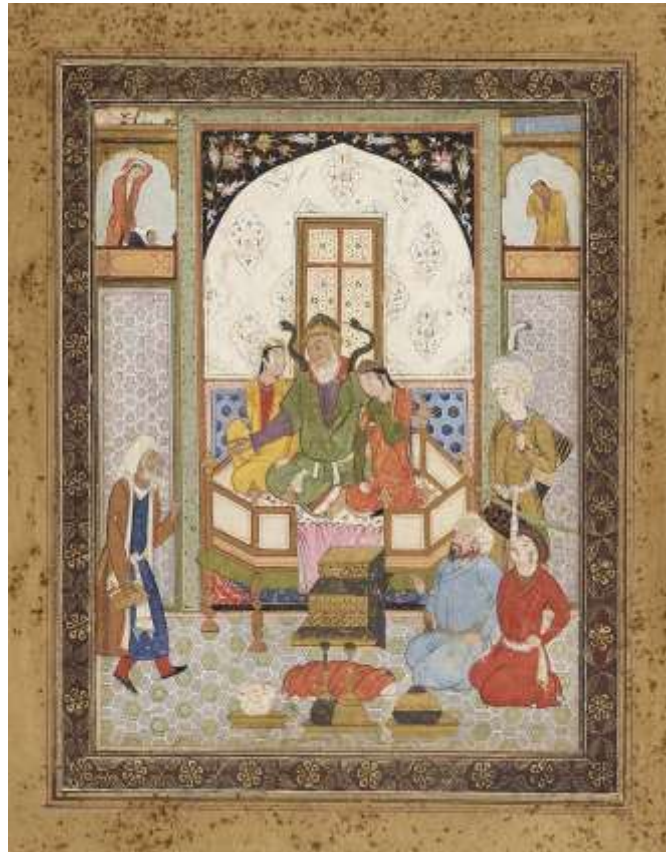
... بسان پزشکی پس ابلیس تفت	به فرزانی نزد ضحاک رفت
بدو گفت که این بودنی کار بود	بمان تا چه گردد نباید درود
خورش ساز و آرامشان ده بخورد	نبايد جزین چاره‌ای نیز کرد
به جز مغز مردم مده‌شان خورش	مگر خود بمیرند از این پرورش...

(شاهنامه، ۱۳۸۷: ۲۶-۲۴)

تحلیل: این داستان وصف حال انسان‌هایی است که از معنویت و خداخواهی بی‌بهره و دور شده‌اند و به دنیا و مادیات علاقه وافر دارند، هرکس با هر اندیشه‌ی دینی، مذهبی یا جز آن وقتی از صراط درست الهی و انسانی خارج شد، بی‌شک به فردی متکبر، ظالم و تمامیت‌خواه تبدیل خواهد شد، چنین اشخاصی نه‌تنها خودشان در عذاب روحی، جسمی و دنیایی و در نهایت آخرت گرفتار خواهند شد که به دیگران خاصه مردمی که تحت لوای‌شان هستند ستم‌های مضاعف و جبران‌ناپذیری وارد خواهند کرد.

انسان‌های دنیاپرست به آسانی تحت القائنات شیطان و اغراض شهوانی و مادی قرار می‌گیرند و در مقابل وسوسه‌های نفسانی پایداری نمی‌کنند و آن را غیرممکن می‌دانند. پیامبر (ص) مقاومت در برابر نفس، امیال شهوانی و اغراض درونی را جهاد اکبر نامید و فرمود هر کس از امت من بر نفس اماره غلبه کند، سعادت دنیا و آخرت نصیبش خواهد شد و از عذاب جهنم در امان می‌ماند، بنابراین جمشید و ضحاک اگر بر خواسته‌های نامشروع درونی‌شان تفوق پیدا می‌کردند دچار خفت، سقوط و نابودی دنیایی و آن جهانی قرار نمی‌گرفتند. شاهانی چون جمشید و به نوعی ضحاک در ابتدا مؤمن و خدانشناس بودند اما حب جاه، مقام و لذات دنیایی، شهرت‌طلبی و خودخواهی آنان را در ورطه هلاکت انداخت؛ به‌ویژه ضحاک که از سرنوشت جمشید (درجهت خودسازی)، عبرت نگرفت و مسیر طغیانگری جمشید را با بی‌باکی و شرارت سهمگین‌تری ادامه داد. هرکس از راه حق رویگردان شود یا نسبت به آن تردید داشته باشد، قطعاً شیطان راهنمای او به سوی سنگلاخ‌های هولناک تباهی خواهد بود؛ شیطان که به تعبیر قرآن و روایات، رانده‌ی درگاه حق است.

بنا به عهدی که بر آن سوگند خورده، سعی دارد امت پیامبر (ص)، امت حق یا انسانیت را به انحراف سوق دهد تا همگان مطرود پروردگار گردند.



تصویر شماره ۱

تصویر مربوط به فریب ضحاک توسط شیطان

۲- فریب در کليلة و دمنه

در کليلة و دمنه دسته‌ای از حيله‌هاست که اگرچه توأم با عاقبت‌اندیشی است اما چون انگیزه‌ی حيله‌گر آزمندی و ستمکاری است به هر شیوه‌ای، از دید کليلة و دمنه محکوم است و برنده همواره کسی است که راه درست را پیموده است. نمونه‌ای از حيله در این کتاب پیرزنی بدکاره است، که زنانی در خدمت او هستند و از میان این زنان یکی زیباتر از همه است و مردی خواستار او. رابطه‌ی مرد و زن باعث می‌شود پول کمتری به پیرزن برسد. پیرزن طمعکار قصد جان مرد جوان را می‌کند به این معنا که وقت خواب در تنش سمی وارد کند. وقتی می‌خواهد در لوله بدمد تا سم را به پشت مرد وارد کند، سم به دهان و حلق پیرزن می‌ریزد و او را می‌کشد. اما داستان اصلی کليلة و دمنه که با دقت به تفکیک معنای

وان مقاله: تصویر سازی و تصویر آرایی فریب کاری در شاهنامه فردوسی و کليلة دمنه نصرالله منشی (مغول و تیموری)

چاره‌اندیشی از روی خیرخواهی و به قصد نجات و حيله‌گری از روی آزمندی و بدخواهی می‌پردازد همان داستان شیر و گاو است. قصه با معرفی دو شغال شروع می‌شود که هر دو عاقل و دانا و باتجربه هستند. اما یکی آزمند و جاه‌طلب است (دمنه)، که از دانش و عقل برخوردار است اما از دانشش برای کسب قدرت فردی و آسیب به بی‌گناه استفاده می‌کند و دیگری (کليله) که علم و عملش یکی است و با حکمت فارغ از آزمندی به تماشای جهان می‌پردازد و هر قدمی که برمی‌دارد برای اصلاح مادی و معنوی است. این دو بعد عقل که بوسیله‌ی دو شغال معرفی می‌شوند از زبان کتاب چنین تعریف می‌شوند: «و عاقل زیرک که یکی را حب جاه از جاده‌ی مستقیم به بیراه افکنده و قوت شهوانی بر قوت عقل غالب گشته و نور بصیرت او را به حجاب ظلمت پوشانده و بدین وسیله خسرالدنیا و العقبی شده و دیگری به نور هدایت عقل بر سریر قناعت نشسته و به تاج کرامت متوج گشته و بقوت عقل بر مطالب و مآرب خویش رسیده و سرافراز گشته پس عاقل کامل تأمل در این حکایت کند» (بهرامشاهی ۶۶-۶۵). گذشته از دو شغال ظاهراً قهرمانان اصلی قصه گاو و شیر هستند. گاو دنیادیده، مهربان، بی‌آزار و خردمند است که گول ظاهر را خورده و با شیرینی که ذاتاً دشمن او محسوب می‌شود به‌وساطت دمنه طرح دوستی ریخته. شیر پادشاهی است ترسو که از هرچه قدرتش را به خطر بیندازد در هراس است. در واقع یک بعدش قدرت شیر است و یک بعد ترس شیر.

مجازات و مرگ دمنه در واقع مجازات عقلی است که در جهت نفس و خودخواهی فردی شکل گرفته است و جاه‌طلبی و آزمندی چشم او را کور کرده است. دمنه که در آرزوی رسیدن به بزرگی و جاه است پی به ضعف شیر و گاو هر دو می‌برد و می‌خواهد از این نمد برای خود کلاهی بدوزد. کليله که نماینده‌ی خردمندی و تدبیر بدون آزمندی است می‌کوشد او را بازدارد. اما دمنه راهی را که رفته می‌خواهد تا پایان ادامه دهد. به‌همین دلیل با موجه نشان دادن دلایل عقلی و تباه کردن عقل گاو و شیر می‌کوشد هر دو را بر علیه هم بشوراند و در چشم هم دشمن یکدیگر جلوه دهد. در این میان گاو دلیل می‌آورد که شیر موردی ندارد با او در خشم باشد و شیر با خود استدلال می‌کند که گاو نمی‌تواند زورش به او برسد. خود را قانع می‌کند که اساساً هر نقشه و طرح جنگی باطل است. اما علیرغم این دلایل روشن دمنه با منطقی ظاهر فریب به هر دو نیرنگ می‌زند. از آنجایی که هر دو در باطن به‌وسیله‌ی نقاط ضعفشان کور شده‌اند نمی‌توانند از دانششان در جهت عقل که مطرح کردن مشکل است استفاده کنند. به همان دلیل نقاط ضعف است که دمنه می‌تواند حيله‌اش را با موفقیت عملی کند و گاو را به‌دست شیر نابود کند



تصویر ۲ قصص الحيوان کتاب کلیله و دمنه

در پنچاتنتره که اصل این قصه آمده حرفی از محاکمه دمنه نیست غیر از آنکه شغال مورد نظر به خواست خودش می‌رسد و پس از برداشتن مانع گاو به شیر نزدیک می‌شود، اما در کلیله و دمنه به وساطت پلنگ و مادر خردمند پادشاه، دستش رو می‌شود و به ناچار در زندان پس از محاکمه از گرسنگی می‌میرد. مجازات و مرگ دمنه در واقع مجازات عقلی است که در جهت نفس و خودخواهی فردی شکل گرفته است و جاه‌طلبی و آزمندی چشم او را کور کرده است. به همین دلیل هم این مقفع در ابتدای کتاب در تأیید نکته بالا تأکید می‌کند: «دیگر باید که چون دانا گشت راهی بر دست گیرد تا از او راحت بیند همچنان که خود را راحت جوید نصیب بهتر و نکوتر به یاران رساند و چنان نسازد که راحت خود در رنج دیگران روا دارد» (بخاری، ۱۳۶۱: ۵۲) در داستان‌های کلیله و دمنه ما با دو جماعت از علما برخورد می‌کنیم یکی گروه دمنه که زیرکیشان را با آزمندی و حسادت و دنیاخواهی آلوده می‌کنند و از آن دانش در جهت سود خود و زیان دیگری استفاده می‌کنند و دیگر گروهی از علما که کلیله نماد آن است. این‌ها از قدرت کناره‌گیری می‌کنند و نمی‌گذارند که دانششان به آزمندی و حيله‌گری آلوده شود. این‌ها خردمندانی هستند که کتاب علم و عملشان را در جهت هم تشخیص داده و تأیید می‌کند. گذشته از اینکه کلیله و دمنه می‌کوشد با دقت فرق بین عالم بی‌عمل و عالم با خرد و حکمت، را در قصه روشن کند، می‌کوشد نشان دهد کسی که گول می‌خورد و بی‌عقل است در واقع گناهش کمتر از گول‌زننده نیست. چرا که گول‌خورنده پیشاپیش خودش را فریب داده و عقل و داناییش را در قضاوت از شرایط به کار نگرفته است. مثالش پدر پیری است که پسر دزدش از او می‌خواهد در درختی بنشیند و به ناحق به نفع او شهادت بدهد و حقی را ناحق کند. پیرمرد می‌داند که کارش اشتباه است و عاقبت کارش تباهی است اما با این وجود گول آزمندی را

وان مقاله: تصویر سازی و تصویر آرایی فریب کاری در شاهنامه فردوسی و کلیله دمنه نصرالله منشی (مغول و تیموری)

می خورد و فکر می کند با این کار پسرش را به ثروت می رساند. اما آنچه می کند نتیجه در مرگ خودش و بی آبرویی و مال باختگی پسرش می دهد. این نکته که گول خورنده نخست از خود گول می خورد، به بهترین شکل در قصه‌ی راهب تصویر می شود. در قصه می آید که راهبی از پادشاهی خلعتی دریافت می کند و مردی چشم طمع به آن می دوزد. مرد تنها راهی که برای دزدیدن خلعت می یابد ربودن دل راهب به بهانه‌ی شاگردی است. وقتی اعتماد راهب را بر می انگیزد لباس او را می دزدد و راهب در جستجوی دزد به حيله گرانی بر می خورد که عاقبت‌های متفاوت می یابند و راهب نتیجه می گیرد: «هیچ کس مباد که بر کسی مکر سگالد که بناچار آن مکر و حیلت به وی باز نگردد» (بخاری، ۱۳۶۱: ۸۶). در پایان قصه، راهب شهادت می دهد: «ای قاضی این کار بر خلاف آنست که ترا خبر داده‌اند و آگاه کرده‌اند که کالای من دزد نبرد و این روباه را نه آن دو رنگ کشتند و زن بدکاره را نه زهر کشت و این زن را بینی نه آن مرد حجام برید که این همه ما بر خود کردیم» (بخاری، ۱۳۶۱: ۸۸).



تصویر ۳: قصص الحیوان کتاب کلیله و دمنه

یکی دیگر از مثال‌های بی‌عقلی داستان خرگوش و دم‌شکنج است که گربه زاهدنا را قاضی خود می‌کنند. در قصه‌ی مورد نظر خرگوش خانه‌ی دم‌شکنج را غصب کرده و وقتی دم‌شکنج خانه‌اش را پس می‌خواهد، خرگوش مقاومت می‌کند و می‌گوید باید حکمی انتخاب کنند و دم‌شکنج صاحب حق پیشنهاد می‌کند به نزد گربه برای حکمیت بروند. دلیلش هم این است که او باور دارد گربه گیاه‌خوار و زاهد و قابل اعتماد است. گربه وقتی می‌بیند که شکار خوبی نزدیک می‌شود بیشتر تظاهر به عبادت می‌کند تا زهدش را بیشتر به رخ شکار خود بکشاند و پس از آن به بهانه‌ی کوری آن‌ها را به نزدیک خود می‌کشاند و سپس آن‌ها را شکار می‌کند (بخاری، ۱۳۶۱: ۱۸۴) گذشته از ساده‌لوحی یکی دیگر از آفات

وان مقاله: تصویر سازی و تصویر آرایی فریب کاری در شاهنامه فردوسی و کلیله دمنه نصرالله منشی (مغول و تیموری)

عقل در کلیله و دمنه دهن‌بینی و ترجیح اجماع بر حکم عقل معرفی می‌شود. مثالش راهبی است که گوسفندی را به قصد قربانی می‌خرد و سه دزد که در گوسفندش نظر دارند به او می‌گویند که سگ است. چون آن‌ها در قولشان اتفاق دارند راهب باور می‌کند که حق با آن‌هاست چون قول را متواتر و مکرر شنیده است حتم می‌کند که نظر خودش خطاست (بخاری، ۱۳۶۱: ۱۸۷)، مثال دیگر وقتی است که همه می‌گویند و درست هم می‌گویند و عقل فرد هم با مشاهده و تجربه بر درستی آن حکم گواهی می‌دهد اما با این وجود فرد گول توهم را می‌خورد و حکم عقل را زیر پا می‌گذارد. مثالش مردی نجار است که زنش را دوست دارد، می‌خواهد باور کند که زنش هم او را دوست دارد. زیر تخت می‌خوابد و همخوابگی زنش را با مردان دیگر تجربه می‌کند. اما در پایان به جمله‌ای که زن به قصد فریب او به یکی از عشاقش گفته اعتماد می‌کند و صبح زن را با بادزدن پاداش می‌دهد، به این معنا که بادبزین به دست می‌گیرد و مگس از روی همسرش می‌راند (بخاری، ۱۳۶۱: ۱۹۳). قصه می‌خواهد نشان دهد که نه تنها خشم که شهوت هم کورکننده‌ی چشم عقل است (بخاری، ۱۳۶۱: ۱۹۵).

نتیجه‌گیری

شناخت صحیح دو اثر شاهنامه و تاریخ بیهقی و حوادثی که در آن عصر اتفاق افتاده، ما را در جهت شناخت وضعیت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، حقوقی و حکومتی آن دوره هدایت و رهنمون می‌کند؛ همچنین محقق را با هنر نویسندگی شخصی توانا، ماهر و چیره‌دست در نویسندگی آشنا می‌کند. فردوسی و بیهقی با رسایی و شیوایی کامل توانسته‌اند وضعیت روحی، روانی، علمی و تربیتی ... اشخاص خدعه‌گر را در خلال داستان‌هایشان بگنجانند و وضعیت حاکمان و شخصیت‌های مسئول آن زمانه و سرگذشت‌های آنان را به طور واضح بیان کنند. آنها همچنین توانسته‌اند حوادث پیش‌آمده را تصریح کنند، افرادی را که به نیرنگ پرداخته‌اند و فریبکاری آنان گاهی به مصلحت بوده و باعث نجات جامعه از گزند بزرگ شده است، به خوبی ترسیم کنند و گاهی شخصیت‌هایی را معرفی کرده‌اند که نیرنگ‌بازی آنها شری‌ایجاد کرده که بی‌گناهی را از بین برده و کشور را دچار تنش شدید و جبران‌ناپذیر کرده‌اند. با بررسی دقیق افراد سرشناس و معروف ذکرشده در تاریخ بیهقی که شاخص‌های حکومتی روزگار غزنویان بوده و اکثراً غزنوی بوده‌اند، این نکته به وضوح دریافت می‌شود که گرچه نیرنگ و استفاده از آن در امر حکومت در پاره‌ای موضوعات بایسته و لازم است اما با روحیات جامعه اسلامی سازگاری و مطابقت ندارد.

با بررسی شخصیت‌های فریبکار حاکم و درباری در شاهنامه و تاریخ بیهقی می‌توان نمونه‌ای از فرهنگ، سیاست حاکم و نفاذ آن عصر و دوره‌های قبلی ایران را شناخت و همچنین از سرگذشت شخصیت‌های متعدد و متفاوت مسئول و غیرمسئول، درس‌ها و تجربه‌هایی برای بهتر زندگی کردن، نظم بخشیدن و مدیریت صحیح حوادث و موقعیت‌ها گرفت. انسان امروزی با مطالعه‌ی شخصیت‌های حيله‌گر و سیاست‌مدار به باورهای ایمانی، اسلامی و اعتقادی خویش آرایش نوین خواهد داد؛ پس بیاییم از سرنوشت فریبکاران و وقایع روزگاران در جهت تنبّه و سعادت خود و جامعه بهره‌گیریم.

منابع

کتاب

- انوری، حسن (۱۳۵۵)، اصطلاحات دیوانی دوره‌ی غزنوی و سلجوقی، تهران.
- بیهقی دبیر، ابوالفضل محمدبن حسین، (۱۳۸۱)، تاریخ بیهقی، شرح خلیل، خطیب رهبر، جلد (۱، ۲، ۳)، تهران، نشر مهتاب.
- بیهقی، محمد بن حسین، (۱۳۸۶)، تاریخ بیهقی، بازگردان و تعلیقات، سیدشاهرخ موسویان، تهران، دستان.
- بیهقی، محمدبن حسین، (۱۳۸۹)، تاریخ بیهقی، تصحیح و تعلیقات، محمدجعفر یاحقی، مهدی سیدی، تهران، انتشارات سخن.
- حسینی کازرونی، سیداحمد، (۱۳۸۸)، فرهنگ تاریخ بیهقی، تهران، زوآر.
- سرآمی، قدمعلی، (۱۳۸۸)، از رنگ گل تا رنج خار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۸۸)، یادنامه‌ی ابوالفضل بیهقی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.

مقالات

- آرخی، کمال الدین؛ عباسی محمود، (۱۳۹۶)، مکر و نیرنگ در عاشقانه‌های حماسه‌های ملی ایران، پژوهشنامه ادب غنایی، دوره ۱۵، شماره ۲۸، صفحه ۲۴-۷.
- بخاری، محمد ابن عبدالله، (۱۳۶۱)، داستان های بید پا، تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی
- زرین ایل، مهدی، کارگر جهرمی، وحید، (۱۳۹۱)، نگارگری ایران در دوران تیموری (عصر طلایی نگارگری ایران)، نیمسال نامه تاریخ نو، شماره چهارم
- صحرائی، قاسم، میرزایی مقدم، مریم، (۱۳۹۰)، بی‌اعتمادی در دستگاه مسعود غزنوی و دلایل آن در تاریخ بیهقی، دوره ۳، شماره ۳، ۱۱۳-۱۳۰.
- مهدی پور، محمد، حسن زاده، حسین، (۱۳۹۴)، رنگ و نیرنگ در حماسه ملی ایران، دو فصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان، شماره اول، ۱۵۶-۱۲۷.

The Illustration of Deception in the Shahnameh of Ferdowsi and Kalileh Demne of Nasrallah Munshi (Mogul and Timurid eras)

Mansour Morrei¹

Habib Jadidolesmali ^{*2}

Abstract

The act of deception and behavior of the deceivers is clearly evident in the two books of Shāhnāmeḥ and Bayhaqi History which are among the many rich works of Persian literature and art. Hoax is applied in the epic-mythical and historical sections of the Shāhnāmeḥ and appears to have the most usage in the epic section along with personal, humane and national motivations and objectives. Contrary to the conventional meaning of deception which bears an undesirable denotation, its positive features and concepts can be perceived in the Shāhnāmeḥ. Is the deception caused by the behavior of influential political figures such as Mahmoud, Massoud, Abu Sahl Zawzani and others who have ruled, dealt with and managed to prevent chaos in the society or have the Mahmoudians have forced the dismissal of Masoud's supporters and spread instability and anxiety? Deception in the two mentioned literary works at times deceive the perpetrator or the deceit becomes neutralized with no harm made. When the truth is glanced upon in a fair and honest way, it is discovered that there are people who do consider their deeds and if so it would have been of necessity and ineffective. In this paper, it is sought to decipher the type of hoax and deception carried out by the deceivers and their possible aims. The author has inserted moral, epistemic, political, and social points to protect and punish as to serve as a guiding light for the followers of truth.

Research objectives

¹. PhD Student of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Zahedan Branch, Iran
mansurmorrei@yahoo.com

². Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Zahedan Branch, Iran (Corresponding Author) Eslami2631@gmail.com

1. Analyzing and scrutinizing the deceitfulness and purpose of deceivers in Shāhnāmeḥ of Ferdowsi and Kalilieh Demne of Nasrollah Munshi.
2. Comparing deeds of deception in Ferdowsi's Shahnameh and Kalilieh Demne of Nasrollah Munshi.

Research Questions

1. How has deception been portrayed in Ferdowsi's Shahnameh and Nasrollah Munshi's Kalilieh Demne literary works?
2. What results are reached in comparing the deeds of deception in Ferdowsi's Shahnameh and Kalilieh Demne of Nasrollah Munshi works?

Keywords: Keywords: Shāhnāmeḥ, History of Bayhaqi, Epic, Myth, Illustration, Deception.

Introduction

Deception and dishonesty are an essential and integral part of human thought. From the beginning of creation, human beings have been perceived in all ages to be deceived and misled as part of the behavioral, negotiating and, in some cases, speech tools. The first deception of creation goes back to the story of Adam and Eve who were deceived by Satan and deported from heaven. In the study of important stories and events, it is well-known that deceit in the affairs, both those that have ultimately been good and those who have failed have been exaggerated. It is thus inferred from the events that deception that must accomplish a specific goal must be constructed and dealt with within the individual and integrated with his soul in order to be effective. So the art of a deceiver is to be able to apply deception, skill, and timing perfectly since deception is the manifestation of the contradiction between two or more characters who are misled on one side or the other. The other expression is deceitful, and the other parties, those who willfully and unintentionally affected by these deceptions, are affected by their nature (Ibid: 917-916). The purpose of this article is not to justify the deceit and to praise the deceivers because it is based on religious and Islamic teachings; and the wisdoms of religious leaders such as Imam Ali (pbuh) such as the hadith by him declaring: "say the truth, even if it is to your detriment to your affairs; behaviors and speeches are contaminated with deception." However, with regard to the circumstances of each age and time, people, elders (governmental and non-governmental) and brave, patriotic and ultimately selfish have a tendency to do so. The method of speech in this research is to use the book of history, deception, criticism and its analysis.

Studying the research records, it can be said that Kamaluddin et al. (1395) in the study of fraud and deception in the national romantic epics of Iran, express deceit as one of the most prominent and different issues in epic romance. Deceptions are portrayed in all sorts of ways in these romances and in many cases do not bear negative connotations; moreover, such deceitful acts are carried out by female characters such as fairies and at times by male figures. This article studies deception in the national epic romances of Iran through a descriptive, analytic and library method. The results show that many themes

have been used interchangeably in the deceitful part of romance, such as fraud, cheating on intermediaries, hiding names, and so on. Also, the frequency of deceptions in romances is higher than in other parts of the epic, and the proportion of women is more than men (Kamaluddin et al. 2016).

Conclusion

Accurate understanding of the two works of Shāhnāmeḥ and the history of Bayhaqi and the events that took place in the era will guide us in understanding the cultural, political, social, economic, military, legal and governmental status of that period; also it guides the author with the art of authoring via a mighty, skilled, and hands-on in writing abilities. Ferdowsi and Bayhaqi have been able to present the mental, psychological, scientific and educational status of their deceitful persons through their stories, and to present the situation of the rulers and those who are responsible. They have also been able to explicate happening events, portray deceitful people and those whom their deceit has saved society from greater harms; furthermore, they have also expressed characters in which their deception has created an evil that has destroyed innocence and has cause chaos with irreversible consequences. A close look at the prominent and well-known characters mentioned in Bayhaqi's history mostly representing rhw Ghaznavids in the past, it is revealed that though the deceit is considerably used and required in governmental matters, it is not compatible with the morale of the Islamic community.

By examining the deceitful and dishonest personalities of the rulers in the Shāhnāmeḥ and Bayhaqi's history, an instance of culture and politics ruling its contemporary age and eras before it can be understood; furthermore, one can learn lessons from their deceit and become acquainted with better experiences and properly manage events and situations by taking account the fate of those who deceitfully ruled. Today, people by studying the dishonesty of such rulers will better grasp their faith, Islamic and religious beliefs; hence, let us consider the fate of the deceivers and the previous events to discipline and prosper ourselves and society.

References:

- Anvari, Hassan (1355), Ghaznavid and Seljuk Periodical Terminology, Tehran.
- Arkhi, Kamaluddin; Abbasi Mahmood, (1986), Deception and Deception in the Lovers of National Epic of Iran, Journal of Adab Ghanai, Volume 15, Number 28, pp. 24-7.
- Beihaghi Dabir, Abolfazl Mohammad bin Hussein, (2002), History of Beihaghi, Khalil's Commentary, Khatib Rahbar, Volume (1, 2, 3), Tehran, Mahtab Publishing.
- Bihaghi, Mohammad bin Hossein, (2007), History of Bihaghi, Restitution and Suspensions, Sayed Shahrokh Mousavian, Tehran, Dastan.
- Bihaghi, Mohammad bin Hossein, (2010), History of Bihaghi, Correction and Suspensions, Mohammad Jafari Ahaqi, Mehdi Seyedi, Tehran, Sokhan Publications.

- Bukhari, Mohammad Ibn Abdullah (1361), Willow Stories, Correction by Parviz Nathal Khanlari and Mohammad Roshan, Kharazmi Publishing Company
 - Hosseini Kazerouni, Seyed Ahmad, (2009), Culture of Bayhaqi History, Tehran, Zavar.
 - Mehdi Pour, Mohammad, Hassanzadeh, Hossein, (2015), Color and Deception in the National Epic of Iran, Two Epic Literatures Quarterly, Lorestan University, No. 1, 156-127
 - Sarami, Qadamali, (2009), From Flower to Suffering, Tehran, Scientific and Cultural Publications.
 - Zarrin Il, Mehdi, Kargar Jahromi, Vahid, (1391), Iranian Painting in the Timurid Period (Golden Age of Iranian Painting), New History Semester Yearbook, No. 4
- Sahrahi, Qasem, Mirzaei Moghaddam, Maryam, (2011), Distrust in Masoud Ghaznavi's System and its Reasons in the History of Bayhaqi, Volume 3, Number 3, 130-113
- Yahaghi, Mohammad Ja'far, (2009), Abolfazl Beihaghi Memorial, Mashhad, Ferdowsi University Press.